

دامگه حادثه

از گدایان بازار تجریش
تا مدرسه مدد کاری اجتماعی
سایه یک حادثه تلخ

اینمیبیدی

دخترک در بازار مستسق و دراز و باریک و پرگرد و خاک تجریش، در میان زنان چادر و پیچه به سر و دست‌فروشی که بنجل‌هایشان را عرضه می‌کردند، در هنگامه الاغ‌هایی که عرعرشان بلند است، در میان قهوه‌خانه‌ها و حجره‌های کوچک و درهم میوه و تنباکو و پارچه‌فروشی، زیر آسمان نیلی بالای گنبد امامزاده صالح، به رنج گدایانی می‌اندیشید که در دهکده بیلابلی خاطر‌هایش پر سوسه می‌زدند و به شیوه‌های گوناگون حتی شبانه، رنج و تهیدستی و فاصله طبقاتی جامعه مردم را نشانش می‌دادند. او برای گذران روزهای تابستان از طهران به همراه خانواده بزرگش، به عمارت بیلابلی شان در ضواثیه شمیران آمده بود و گاموبی‌گاه همراه با مادرش به بازار تجریش و امامزاده سمری‌زد و شاید در همین پرسه‌ها و دیدن رنج آدم‌های متکدی بود که برای آینده‌زندگی‌اش تصمیم‌های بزرگ گرفت؛ خواست روزی مددکار شود و جهان آدم‌های رنجور دنیا را بشناسد و به یاری‌شان برود.

ستاره فرامفرمایان، مادر مددکاری اجتماعی ایران نام گرفته است؛ زنی که سال‌ها برای یاری به رنجوران جامعه آموخت و مطالعه کرد و کوشید، خانه‌هایی برای سالمندان و کودکان یتیم ساخت و زمان و زندگی خود را به طبقات محروم جامعه‌اش بخشید. روایت زندگی او و در جایگاه دختری وابسته به یک خانواده شرقی و منتسب به خاندان قاجار، قصه‌ای پرکشش و جان‌دار است؛ نوجوانی پرشور دختری که جهان بیرومنش را زرفتر از همسالان‌ش می‌بیند و هر تکه از این جهان، ملتهپش می‌کند. روایت او از تکیه‌گری زنی در تجریش، شاید سختی‌های پارکری به مردم محروم را در هر زمانه فریاد آورد؛ این که کسی دستش را به سوی آدم‌ها برای یاری‌خواهی دراز می‌کند، چه اندازه راست یا دروغ می‌گوید! دختر و مادر روزی از روزها که گردش‌کنان برای زیارت به امامزاده صالح می‌روند، زنی را با چادر سیاه و صورتی زبیا می‌بینند که پزمرده است و چشم‌هایی از اشک سرخ و چند بچه کوچک و کثیف و زنده‌بوش در بیرومنش دارد و مدعی می‌شود حتی یک لیبس هم برای پوشیدن ندارد. دیدن زنی با آن وضع، مادر و دختر اشرافی را برآشفته و غمگین می‌کند و آنها با شتاب به خانه بازمی‌گردند. ادامه روایت را از قلم ستاره فرامفرمایان در کتاب «دختری از ایران» می‌خوانیم: «چشم به صورت مادر دوختم، رنگ بر چهره نداشت و نفس‌اش بند آمده بود. دیدن این منظره آشکار از تحمل او فراتر می‌رفت، سرانجام هم حالتی دست‌نچاپه رویه‌ن کرد و گفت: «همین جا مریکن تا برگردم... آ.» بعد با نگاهی وحشت‌زده به من چشم دوخت و در حالی که گویا من نه کودکی سزده ساله بل همزبان بزرگ‌سال او هستم، گفت: «بیم خونه‌ستای آمخفف ستاره، باید برای این بیچاره لیبس بباریم... آ.» و بی توجه به گرمی روز و تابم به سوی خانه بازگشت. من با دست‌پاچگی ناراحتی در بی‌و می‌دیدم. ممشدی آوزکر خواندمی! سعی می‌کرد؛ اما مقبت نماند. از صورت مادر که بسیار شتابنده می‌رفت، عرق می‌ریخت و راه خله به نظر می‌آمد. پای‌هایش را به محض رسیدن به انباری دوید و گنجه‌ها و صندوق‌های لیبس را بیرون ریخت. آ. ایعد هم آن اندازه که ممشدی بتواند حمل کند لیبس‌های اضافی را در چادرش می‌پیچید و کمک کرد تا مثنی کول بگیرد و همگی بولدره بازی بازی و امامزاده شدیم. زن در همان جایی‌ستاده بود. «ستاره فرامفرمایان در آن زمانه این روایت، نادر بود؛ از تماشای منظره‌ای که دیده است، می‌نماید، ادبوهی که نشان می‌دهد به‌عنوان یک دختر اشرافی پشت می‌نچیده است؛ از این که لیبس‌های برای پارکری در برای خود، رنجور و ضعیف و فقیر ببیند. «این نخستین بار بود که من واقعا با زوال شان و شخصیت کسی رویه‌رو می‌شدم و می‌دیدم چگونه انسانی در حالی که هیچ منزلتی برایش باقی نمانده است، دست و پا می‌کشد، دیگری، که او را انجات دهند و ولی نعمت خود می‌اند، بوسه می‌زند، او را دعا می‌کند و تلق می‌گوید.» معصومه خاتم، مادرش، که زنی باایمان و همسر مدجالسین میرزا فرامفرما، شاهزاده تروتمند قاجاری است، اما از یاری‌رسانی به مهنوع اما بسیار راضی و شادمان بوده است «مادر با سر و صورتی همچان‌زنده خیس از عرق و گل‌گرمون‌آز گوما اما با قلبی آرام و خونسود از این که توانسته‌اند منی‌اندازی‌ریاری کند، به‌سوی امامزاده‌برگشت. در امامزاده پیوسته از این که فرصتی یافته تا به یک زن مسلمان خدمت پیوسته و گاه‌هایی شکر می‌کرد و از خدا می‌خواست تاخیرخواهی او را بپذیرد... آ.»

این خشنودی نیز اما دیری نمی‌پایده معصومه خاتم با دیدن آن زن در روزی دیگر با همان وضع اسفناک در بازار تجریش که از زنان دیگر در حال گدایی بوده است، در پارکری خود شپیمان و آندوهگین می‌شود، هر چند هیچ خشم کینه‌ای از خود نشان نمی‌دهد. ستاره، تنها طیف‌نگار آندوهگین روایت است که از آن این‌خدا، از رنج‌بزرگ اجتماعی آگاهی می‌شود که مردم جامعه را به تکیه‌گری به شیوه‌های شبانه‌وایی‌اشسته است. «در مجموعه ما [خانواده گسترده و بزرگ پدری] عدالت برقرار بود و هر کدام می‌توانستیم برای احقاق حق خود، پیش‌شازده آبرر آبروم تا او را راحل منطقی و منصفانه‌ای به ما تکلیف کند. پس چرا ادبای خارج از مجموعه ما، تا این حد... آ. بی‌رحم و بی‌عدالت بود.» این روایت نشان می‌دهد ستاره فرامفرمایان در ذهن کودکانه خود یاری‌رسانی به محرومان را در قالب یک سیستم و مدیریت می‌جسته است؛ سیستمی که فراتر از کمک‌رسانی‌های روزمره و زاینر امامزاده و زنان باایمان تروتمند یا اشرافی. او همین اندیشه‌ها و آرزوهای قلبی را اندکی بعد اینچنین بیان می‌کند: «سایه این حادثه تا مدت‌ها افکارم را تیره کرد. می‌کوشیدم تا این زن، چهل‌گره را فراموش کنم ولی قادر نبودم آن صحنه‌سازی‌ها را از یاد برم به من گفته بودند که در قرآن آیه تھی دستار و درمادگان به تأکید سفارش شده است ولی با این همه سرزمین من از گدایان بار پرود. من هرگز در هیچ حالتی حتی اگر از فقر بی‌نرمندی رو به مرگ باشم، حاضر به پذیرش صدقه‌هیچ‌کس نیستم. به‌رحال تا زمانی که سازمان و دستگاهی نباشد تا از نتوانان و آزارافتادگان به‌گونه‌ای درست و اصولی پشتیبانی کند، باز هم نیازمندان برای جلب یاری دیگران به توسل به چنین شیوه‌هایی ناگزیرند. در آن روزها سادّه‌و‌خاله‌از خیال‌ام می‌گذشت که چرا در هر خلدای یک شازده نیست تا از افراد پشتیبانی‌کننده و طبیعی‌است که نمی‌توانستیم برای این چاره‌ای‌خلاق‌کننده‌ای بیایم.»

این اندیشه‌های کودکانه هر چند به تعبیر او در آن روزگار کودکی پاسخی نمی‌یابد اما همان چراهای بی‌پاسخ، جنبش و خیزشی در ذهن زنی راه می‌اندازد که سال‌ها بعد او را به پارکری به انسان‌های محروم و رنجور در قالب شغل و پیشه‌اش برمی‌انگیزد. ستاره فرامفرمایان بدین ترتیب به شیوه‌ای فراتر از یاری‌های پراکنده مادرش و دیگران در محسن امامزاده صالح تجریش می‌کوشد به دیگران یاری رساند.

پیوند سنت وقف با سازهای شگفت‌انگیز در تاریخ ایران

کبوترخانه برای «رفیقان وفادار»



روزبه رهنما - روزنامه‌نگار / «بیبیدی ای

کبوترهای دلخواه / سحر گاهان که این مرغ طلایی ... برید از فراز بام و ناگاه، ببینمتان به قصد خودنمایی ... ببیبیدی ای رفیقان وفادار / من این جا بهتر تان افشام. آرزو ... که دیدار شما پهر من زار به است از دیدن ... مردان برزن». این سروده ملک‌الشعرای بهار، شاعر، ادیب و سیاستمدار نامدار تاریخ معاصر ایران، تنها یکی از ۱۰ قصیده و غزلی به شعایر می‌آید که دل‌بستگی فراوان او را به کبوتران نمی‌نمایاند. دوستعلی معیری که بخشی از کتاب «جال عصر ناصری» را به «کبوتر کبوتربازی» اختصاص داده است، در کنار نام‌های چون «شاهزاده مرآت‌السلطان، نظام‌الدوله خواجه‌نوری، شاهزاده عبدالصمد میرزا جهانبانی، شاهزادگان مقبل‌الدوله و فواخر‌السلطنه، نوه‌های شاهزاده تیمور میرزا سردار معتضد و نصیر‌همایون، پسر میرزا زینل»، از ملک‌الشعرای بهار نام می‌برد که در کنار این نام‌بردگان، «کبوتربازان معروف طراز اول» با یتخت به شمار می‌آمده‌اند. هر که در سروده‌هایش با سرخوشی از «رفیقان وفادار» یاد می‌کند، ما را به یک قلمروی جذاب راه می‌نماید، روزگاران گذشته ایران، زمانی که با سنازهای شگفت‌انگیز با نام کبوترخانه رویه‌رو می‌شویم. مجاری روایت امروز ما با این سازه، نیز با پرند دوست‌داشتنی، کبوتر پیوند می‌یابد.

روایت‌های جهانگردان

از کبوترخانه‌های تاریخی

کبوتر در کنار گونه‌های زینتی پرندگان همچون قناری و بلبل، یکی از پرندگان محبوب در میان ایرانیان از هزاران سال پیش به شمار می‌آمده است. بهره‌گیری از این پرند همچوان با انسان در زمینه‌هایی چون نامر‌سنایی، کاربرد فضولات آن در تهیه کود کشاورزی و گوشت آن برای خوراک، موجب شده بود که آن‌ها گذر روزگار پیوندی ناگسستگی میان انسان

میرزا حسین قزوینی، نام‌بردار به لقب‌هایی چون مشیرالدوله و سپهسالار، از وزیران و کارگزاران خوشنام، متجدد و نیکوکار تاریخ معاصر ایران است. میرزا حسین‌خان در دوره سدرات عظمای امیرکبیر، حدود سه‌سال کارپرداز ایران در بمبئی بود و مدتی پس از بازگشت از هندوستان، کنسول ایران در تفلیس شد. او همچنین در واپسین سال‌های سدرات میرزا آقاخان نوری، وزیرمختار ایران در استانبول بود.

میرزا حسین‌خان نزدیک به دو دهه بیرون از ایران به سر برد. این مسأله موجب شد که او با پیشرفت‌های کشورهای دیگر آشنا شود. او پیش از برگزیدن به‌عنوان صدراعظم، ترتیب سفر ناصرالدین‌شاه به عتبات‌عالیات را با هماهنگی با عثمانی داد و با جلب اعتماد او فعالیت برای ایجاد اصلاحات در امور مملکتی را آغاز کرد. وی سپس به مقام سدرات عظما رسید و کوشش‌های اصلاحی خود را تا دوام بخشید. سپهسالار بسیار کوشید کشور و دولت را به پیشرفت برساند. او برای نخستین‌بار کوشید راه‌هن را در ایران برپا سازد. او همچنین از شاه خواست به سفر اروپا برود تا شاید پیشرفت آن سرزمین و ایران را نیز

کبوتر و کبوتر پدید آید. همین مسأله، زمینه‌ای مناسب برای هم‌زیستی اینها در کنار یکدیگر فراهم آورده بود. به‌گونه‌ای که منابع تاریخی در دوره‌های گوناگون تاریخ ایران از برج‌های خود از این مسأله داشته‌اند، درمی‌یابیم اصفهان عصر صفوی یکی از مرکزهای پررونق پرورش و نگهداری کبوتر و کبوتربازی بوده است و این مسأله می‌تواند در گسترش بنای کبوترخانه‌ها موثر بوده باشد. شارن در بازدید خود از گودال لطفی، یکی از منطقه‌های اصفهان، آن‌جا را «مرکز بزرگ مرغ‌فروشی» یاد می‌کند که «عده‌ای کبوترباز حرفه‌ای در این محل به فریبکاری مشغولند، زیرا کبوترانی را می‌فروشند طوری ترتیب کرده‌اند که پس از فروش همین که به هوا پرواز کردند، به سوی محل اصلی بازمی‌گردند».

اتر نیکوکاری و وقف در ساخت کبوترخانه‌ها ایران، همواره «محبوبیت» داشته است. کبوتربازی در دوره‌هایی تا آن‌جا یک تفریح همگانی و دوست‌داشتنی به شمار می‌آمده است که در کنار مردم کوچک و بزرگ، حتی شاهان و نیز رجال حکومتی و درباری و مشاهیر زمانه را مجذوب و شیفته خود می‌کرده است. همین مسأله موجب می‌شد کبوترخانه‌ها و نیز مراکز فروش کبوتر در شهرهای بزرگ رونق داشته باشند. در کنار وجود کبوترخانه‌های بزرگ دوره صفوی که منابع ایرانی و غیرایرانی گواهی می‌دهند، در برخی شهرها دکان‌هایی ویژه فروش کبوتر-فراقتی به شمار می‌آید کبوترخانه، سازمای جای به شمار می‌آید

گسترده‌اند «در اطراف اصفهان بیش از سه‌هزار کبوترخان‌آه وجود دارد که مانند کبوترخان‌های ما دارای برجهای آجری بزرگ اما پنج یا شش برابر بزرگتر است. هر کس می‌تواند از این کبوترخان‌ها در ملک خود بنا کند، با وجود این کمتر این‌کار را می‌کنند و عمده کبوترخان‌ها متعلق به شاه است که بیش از گوشت کبوترها از فضله و کود آنها سود می‌برد. این کود برای پرورش خربزه به

کار می‌رود و چون در پای هر بوته کود بسیار می‌ریزند در مملکت به مقدار فراوان به آن نیاز هست». از اشاره‌هایی که جهانگردان، بازرگانان و ماموران سیاسی در سفرنامه‌ها و گزارش‌های خود از این مسأله داشته‌اند، درمی‌یابیم اصفهان عصر صفوی یکی از مرکزهای پررونق پرورش و نگهداری کبوتر و کبوتربازی بوده است و این مسأله می‌تواند در گسترش بنای کبوترخانه‌ها موثر بوده باشد. شارن در بازدید خود از گودال لطفی، یکی از منطقه‌های اصفهان، آن‌جا را «مرکز بزرگ مرغ‌فروشی» یاد می‌کند که «عده‌ای کبوترباز حرفه‌ای در این محل به فریبکاری مشغولند، زیرا کبوترانی را می‌فروشند طوری ترتیب کرده‌اند که پس از فروش همین که به هوا پرواز کردند، به سوی محل اصلی بازمی‌گردند».

اتر نیکوکاری و وقف در ساخت کبوترخانه‌ها ایران، همواره «محبوبیت» داشته است. کبوتربازی در دوره‌هایی تا آن‌جا یک تفریح همگانی و دوست‌داشتنی به شمار می‌آمده است که در کنار مردم کوچک و بزرگ، حتی شاهان و نیز رجال حکومتی و درباری و مشاهیر زمانه را مجذوب و شیفته خود می‌کرده است. همین مسأله موجب می‌شد کبوترخانه‌ها و نیز مراکز فروش کبوتر در شهرهای بزرگ رونق داشته باشند. در کنار وجود کبوترخانه‌های بزرگ دوره صفوی که منابع ایرانی و غیرایرانی گواهی می‌دهند، در برخی شهرها دکان‌هایی ویژه فروش کبوتر-فراقتی به شمار می‌آید کبوترخانه، سازمای جای به شمار می‌آید

کوشش‌های متجددانه صدراعظم ناصرالدین شاه پس از روزگار امیرکبیر

یک سپهسالار متجدد و نیکوکار

به جنبش وادار. راه‌اندازی دارالشوری کبری، ایجاد پستخانه و انتشار تمبریستی، تقویت دارالقنون، بنیان‌گذاری و وقف مدرسه و مسجد سپهسالار، انتشار روزنامه‌های وقایع‌عالمیه، نظامی، مریخ، وطن و یک سالنامه و سرانجام، استخدام مشاوران و متخصصان اتریشی برای اصلاح امور مالی دولت و بهره‌برداری از معدن مس، مهمترین اصلاحات او در دوره سدرات عظما است. میرزا حسین‌خان سپهسالار یک شخصیت عظیم از دوران زندگی را برای ساخت مدرسه و مسجد سپهسالار در میدان بهارستان وقف کرد.

سپهسالار کوشید نظم را در ساختار اداری و دیوان‌سالاری کشور پدید آورد. او جلوی خویشاوندنباری مقامات دولتی را گرفت و برای انتظام امور دولتی نظام‌نامه نوشت. همچنین به سبک فرنگ و زارخانه‌هایی بر پا ساخت و حدود مسئولیت هر یک، ترتیب مراجعه‌های مردم، و

روایان نو

این ارمانه تروتمند نیکوکار

«ارمانه اصفهان ادر دوره قاجار آن اشتهاری را که به‌عنوان یک‌ملت‌پیشه‌ور در زمان شاه‌عباس زیب و زیور خود ساخته بودند اکنون از دست داده‌اند. امروز مردان جوان بر طبق معمول از انتقاد مردان سالخورده که می‌گویند دست‌های جوانان مهارت سابق را ندارند و صاحبان این دست‌ها تنبل شده‌اند، رنج می‌برند. محققا عده‌ای در جلفا هستند که گرفتار کار و کوشش طاقت‌فرسا نیستند و ممکن است این نکته تا حدی مقرون به حقیقت باشد. از قدیم در جلفا این لطیفه بر سر زبانهاست که هرگاه از عده‌ای از ارمانه جلفا بپرسید که شغل شما چیست پاسخ می‌دهند: «خویشاوندان ما در بمبئی هستند.» این انتقاد شاید ناروا باشد و اگر از ایرانیان کسی چنین لطیفه‌ای بگوید مثال: «رویه دستش به انگور نمی‌رسید، می‌گفت ترش است.» درباره‌اش صق می‌کنند. ارمانه مدارس خوبی دارند و سپران خود را به کالج اصفهان، که تحت نظر مبلغان انگلیسی اداره می‌شود، می‌فرستند و سپس اغلب آنها برای تکمیل تحصیلات به کالج‌های هندوستان می‌روند. در گذشته بعضی از این دانشجویان مقام‌های مهمی به دست می‌آوردند و آن قدر تروتمندی‌شدند که در جلفا مدارسی وقف می‌کردند و به موسسات خیریه متعددا این شهر کمک‌هایی می‌کردند.»

سفرنامه‌فرد در بیچاره‌ز، اثر فردر ریچار دز

روایت روزگاران

کریم‌خان زند

چگونه به موقوفات توجه نشان می‌داد

خان دوستدار وقف

کریم‌خان زند، بنیانگذار دودمان زندیه، از سال ۱۱۶۳ تا ۱۱۹۳ قمری به خوشنامی بر این فرمان راند. طایفه زند، از شاخه‌های لرهای شمالی به شمار می‌آید و در در میانه زاگرس و دشت‌های همدان، به‌رود دلمانی می‌زیستند.

خان زند چگونه سرپرز آورد

سرزمین ایران پس از برافتان حکومت صفوی و یورش افغان‌ها، زمانی که نادر شاه افشار تولاست یکپارگی آن را دست‌کم‌برای برهه‌ای کوتاه روی ابرامش به خود دید. پس از کشته‌شدن ناگهانی نادرشاه اما باز، تاطلم بر جان این سرزمین افتاد، به گونه‌ای که در آن شرایط بسیاری از ساختارهای اجتماعی و فرهنگی ایران در سایه‌نامی در سراسر کشور، باقی‌رویش رویه‌رو بودند.

مدعیان حکومت در جای‌جای کشور بر آن بودند، پیام حکمرانی کشور را به دست گرفته‌مهر پادشاهی ایران را به‌نام خود بزنند؛ از علی‌قلی خان، ابراهیم‌خان، شاهرخ و سلیمان دوم، جانشینان ناکام نادرشاه گرفته تا احمدشاه درانی از سرداران افغانی‌نادر در شرق ایران، محمدحسن‌خان قاجار در استرآباد و آزادخان افغان در نواحی شمال ایران، همه در پی حکومت ایران بودند. کریم‌خان زند در این آشفتگی‌ها در صدر برآمد قدرت را در دست گرفت. او نواحی توسیرکان و کازر را تصرف کرد و توانست محمدعلی‌خان حاکم همدان و حسنعلی‌خان حاکم اردلان را شکست دهد و حایمانی پیدا کند. کریم‌خان سپس از پیروزی در دشمنان خود آوزامی بزرگ یافت. او پس از پیروزی‌های گوناگون توانست مدعیان حکومت را کازر زنده، خود، امروام کشور را در دست گیرد. ایران در دوره حکمرانی، دورهای خاطر‌انگیز از یک کشور یکپارچه در خود و سربلند در برابر کوشش‌های گوناگون دیگر آژمود. از منش خزان زند اما روایت‌های فراوان تاریخی بر جای مانده است؛ از این که هیچ‌گاه نتخواست او را پادشاه ایران بنامند و از تاج‌گذاری خودداری ورزید تا لقب و کیل‌الرعا که بر خود نهاد. او را حاکمی جوانمرد در تاریخ ایران توصیف کرده‌اند.

دوهمان زند گرچه پس از درگذشت کریم خان، دیر ناپدید و سرنوشت این سرزمین پس از کشاکش‌هایی میان لطفعلی‌خان زند، تهاپایانده رشیدخان زند، آقا محمدخان قاجار، به‌دوهمان قاجار سربره شد، اما یاد جوانمردی و نیک‌منشی کریم‌خان را در خود زنده و جاودانه نگه‌داشت. منابع تاریخی در کنار منسش جوانمردی و نیک‌خواهی خان زند در اداره کشور و مردم‌داری، از توجه ویژه‌ی او به موقوفات یاد کرده‌اند.

راکتلین، افسر انگلیسی که در روزگار زندیان به ایران آمد، در سفرنامه‌اش نامی از منش و ققد دوستانه این حکمران زند به تصویر کشیده است. سیاح اروپایی در این‌باره می‌نویسد «او چندین مسجد بزرگ در کنار کاخ سلطنتی احداث نمود و مبلغی گزاف نیز بابت منس خارج خدمه و تعمیرات این چنین تأسیساتی وقف نمود. او همچنین در طول زمامداریش مانند یک پادشاه معتقد به اصول و مبانی مذهبی مبالغی وجه نقد برای مصارف اعانتات و صدقات و امور خیریه اختصاص داد.»

فرانکسین همچنین در کنار تمایل‌های وقف‌دوستانه و نیکوکارانه خان زند، به رفتار نیکوی وی با غیرایرانیان نیز اشاره می‌کند «او نسبت به خارجی‌ها به‌خصوص اروپایی‌ها بسیار مهربان بود و آنها همیشه از بذل و بخشش و منسش کریمانه‌اش بهره‌مند بودند.» او در ادامه به نفعی استناد می‌کند که کریم‌خان از گردآوری مال و ثروت داشته، خوبی که او را از دست‌اندازی بر مال بازرگانان و مال‌داران پرهیز می‌داشت است «وی از مال‌اندوزی و طمع‌ورزی تفر داشت و تمام تجار و بازرگانان شیراز پذیرفته‌اند که در طول زمامداری کریم‌خان دیناری به عنف از آنها گرفته نشده است.»